

اختیار طلاق

باذعان بلزوم تعدیل اینقاعده علت و طلب را از طریق دیگر جستجو کنیم .

برای پیشرفت و بقاء اینقانون در حقوق اسلامی دو علت بنظر میرسد علت اول مربوط باین اصل مسلم است که هیچ آداب و تمدنی یکمرتبه نسوخ نمیشود و بالمالزومه هیچ تمدن جدیدی آغاز و پیشرفت نمیکند مگر از آداب اجتماعی قرون سابقه و مصالح فعلی و آینده جمعیت ترکیب شده باشد بطوری که معلوم است نسبت به بسیاری از مقررات و عادات سابقه نظر بمصالح وقت امضاء داده شده است

در زمان ظهور دیانت اسلام اعتقاد ملل و نحل سابقه بحقارت زن آنقدر تخفیف نیافته بود که اسلام بتواند مانند امروزه آزادی و احترامی که زن در اثر مرور زمان به کمک ناموس تصور و تکامل حاصل کرده است بجامعه نساوان اعطاء کند بلکه تا اندازه که در طاقت بشری سراغ میشد بلکه افزونتر اسلام خدمت خود را بجنس زن کرد که از مقایسه وضعیت احوال زنان قبل از اسلام تا زمان بعد از اسلام میزان تفاوت بیناً مشهود است بحدی که پیغمبر اسلام زنی را که نزد ملل غیر مسلمه جنسا مغایر با مردم محسوب و زنده بگور میشد با مرد یکسان و قره العین معرفی و در دم مرگ وصیتش بجامعه مسلمین رعایت احوال نساوان بود که میفرمود **لله الله النساء**

بهر حال نظر باینکه هیچ قانونی بی علل و اسباب قبلی و جز بتدریج ایجاد عمومیت پیدا نمیکند و بهمین جهت هم نمیتوان باستناد انتساب قوانین بوحی و الهام بصورت سابقه آن بتصور کمال توقف اکتفاء کرد محلی برای انتقاد از نظریه شارح اسلامی در آنوقت از زمان باقی نمیماند و بمقتضای علل و اسباب فعلی نیز نمیتوان در قبول اصلاحات لازمه تردید کرد چنانکه بنا بمصالح وقت موارد چندی بر

در حقوق اسلامی مثل حقوق رم و مذهب موسی اختیار طلاق بحکم الطلاق بید من اخذ بالسباق بدون هیچ قید و شرطی در دست مرد است باین معنی که عقد نکاح نسبت بزین لازم و نسبت بمرد جائز و هر وقت بخواهد میتواند بدون رضا و اذن زن آنرا برهم زند لکن زن قادر نیست مگر در موارد مخصوصی این ترتیب بامقایسه با مقررات طلاق در حقوق اروپائی که اختیار مطلق مرد را در طلاق منع و موجبات مشترکی جهت طلاق برای زوجین بطور تساوی مقرر داشته مورد نظر و انتقاد محققین واقع شده است چه با توجه بسایر مبانی حقوق اسلامی که زن را در اداره اموال خود با مرد یکسان و در استفاده از حقوق بشری مساوی معرفی نموده است وجود این قاعده بگطرفی عادلانه بنظر نمیرسد بعلاوه محسوس است که در تشکیل عائله هر يك از زن و مرد عضویت نامه داشته و احتیاجشان بیکدیگر در يك حدود بالطبع جهاتی که لزوم طلاق را ایجاب مینماید و طرفی بوده و در اصل فطرت هیچ مزیتی ایجاب انحصاری بودن حق طلاق را برای مرد بدون هیچ قید و شرطی نمی نماید مضافاً باینکه مراد از وضع هر قانونی اجرای عدالت و تساوی بین افراد جمعیت و جلوگیری از تعدی است و جلوگیری از تجاوز و غلبه یکی بر دیگری هم چه در حال بربریت و چه در حال تمدن ممکن نیست مگر بتعدیل و تسویه قوای طرفین ناهر فردی با مقایسه و سنجش قوت سایر افراد و ندیدن مزیتی در خود از عدم پیشرفت در تجاوز بحق دیگری خائف و بحق خود قانع و بالنتیجه تعادل و آرامش حصول یابد و فرض شق ثالث که مردان را نوعاً عالم و زنان را جاهل تصور کنیم فرض صحیحی نیست چه نسبت تربیت مرد و زن يك جامعه در هر حال مستقیم و معقول نیست

مردی که در دامن مادر جاهل پرورش بیابد بقدری عالم باشد که نسبت بزین حق خداوندی پیدا کنند پس بایستی

موجبات طلاق بمنفعت زن در قانون مدنی ایران افزوده شده است

علت دیگر که علت عمده و اختیار مطلقه مرد رادر امر طلاق از نظر مادی تصویب میکند آنست که در حقوق اسلامی از هر جهت نفقه زوجیت بر عهده مرد است و زن خواه مفلس خواه غنی باشد اجبار و الزامی در ادای دیناری از این بابت ندارد بعلاوه در نکاح اسلامی عوض بعنوان مهریه مقرر است که به نسبت شان و شرافت زن معتنابه خواهد بود بر خلاف در حقوق اروپائی زن در نفقه زوجیت ملزم شرکت بوده (در صورت ملات) و مهری هم ندارد گرچه ترتیب زواج و طلاق اسلامی ظاهراً بصورت استخدام زن را از لحاظ تمتع دارد و این ترتیب صورت حاکی از اهانت بمقام زن و اما حقوق اروپائی از نظر رعایت مساوات در حقوق وظایف دلیل اعتقاد شخصیت و حرمت نسوان تلقی میشود لکن در حقیقت اینطور نیست زیرا مقررات اسلامی از دادن مهریه و تحمل نفقه بر مرد و سایر آداب اخلاقی زناشوئی همه متضمن توقیر بمقام زن و دلیل احترام اوست چه قطع نظر از اینکه بمناسبت وظایف خاصه که از نقطه نظر تقسیم کار خاصه زنان و تعهد انجام امور مزبوره مانع از شرکت زن در امور راجعه بمردان و دخالت در اکتساب معیشت است اساساً نداشتن مهریه و الزام زن بتأمین سهمی از نفقه با توجه باینکه نوعاً زنان دارای سرمایه شخصی نیستند قهراً مستلزم تحمل مشاقی است که قوای جسمانی زن از مواجهه بدان بیش از مرد رتجیده و خواره و نخواه زن را از مقام عزت برتبه کارگری و ذات میکشند در حالیکه مصونیت زن از شرکت در تهیه معاش و معوض بودن عرض او دلالت بر رفعت شأن اود در حقوق اسلامی دارد و البته از نظر حقوقی در ازاء تکالیفی که بنفع زن بر عهده شوهر است حقی برای مرد ثابت خواهد شد که آن عبارت از حق طلاق است و با اینکه تفویض این اختیار بمرد بدون عوض نیست.

معذک برای جلوگیری از افراط در طلاق بلسان موعظه از طرف شارع اسلام تبلیغات اکید شده است که

در حد خود مؤثر و مانع بود و محتاج ذکر شواهد و امثال نیست بنا بر علل مذکوره اگر در حقوق اروپائی حق طلاق مطلقاً بمرد داده نشده است از این نظر است که زن نیز در تکالیف زناشوئی مانند مرد موظف شناخته شده و مقتضای تساوی در تکلیف تساوی در حقوق است و همچنین فزونی تکلیف یکی از زوجین موجب فزونی حق او بر طرف دیگر است که از تکالیف او استفاده میکند و باقتضای این ملاک اگر در جامعه اسلامی زن از حیث حقوق زناشوئی و تکالیف مقرر مساوی شناخته شد قهراً در اختیار مطلق مرد در امر طلاق تحدیدی بعمل خواهد آمد لکن مادام که علت مزبور بر قرار است حکم مذکور نیز دائر خواهد بود و ا.ا سخن در اینکه ترجیح با کدامین يك از ایندو روش است منوط بقبول و اقتضاء استعداد جامعه خواهد بود.

در هر حال این مطلب محسوس است و قتیکه شرکت زن در تأمین نفقه زوجیت تا اندازه اجباری و شرط نکاح و زن بی سرمایه خواهانی نداشت ناچار باید راه فحشاء بگیرد بیگدائی و ارنکب سایر اعمال نامشروع بپردازد نه این خود مضراتش بحال جامعه و نوع قابل انکار و تحمل نیست و قهراً از وقوع زواج و تولید نسل میکاهد و حال آنکه معافیت زن از ادای نفقه چنانکه در حقوق اسلامی مقرر است بی بضاعت ترین زن را از نمرات زوجیت محروم نشناخته و باب ارتکاب فحشاء و سایر مفاصد را که لازمه تجرد دختران بی بضاعت است مسدود و از طرفی نیز بنا بر سقاهای اخلاقی در عرف مسلمین در حین اینکه مرد در طلاق مطلق العنان است زن طلاق بودن عیبی است که مانع از وقوع آن است و مخصوصاً در مواردی که مرد از زن خود دارای فرزند شد که در اینصورت حس عطوفت و حاجتمندی بداشتن پرستار جهت طفل او را از اجرای حق طلاق منع میکند مگر اینکه اختلاف نظر بحد شقاق برسد که این خود در هر قانونی ایجا تفریق میکند.